

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مرحوم آقای محقق اصفهانی به مناسبتی وارد بحثی در این جا شدند درباره حقیقت بیع و به مناسبتی امور اعتباری و انشائی و بنا شد که به خاطر نکاتی که ایشان در آوردند در این جا فرمودند که خب نکات قشنگی هم هست انصافا، اصل مطلب جای شبهه و اشکال ندارد اما این که این تفسیر بشود و این که شما مثل همین بحثی که با ایشان عرض کردم قبول بفرمایید تفسیر را یا نه، این بحث دیگری است. نکته اساسی را من عرض کردم این امر اعتباری را که ایشان وجود حقیقی بهش گفتند این در حقیقت تصور هم نیست، این که مراد من تصور نیست چون ایشان فرمودند توضیح بدهم، ببینید شما تصور زید می توانید بکنید، این که مشکل ندارد تصور، تصور شیر هم می کنید، این هم مشکل ندارد. این که شما زید را شیر می بینید و لباس شیر بهش می پوشانید این مشکل است. این حرف هم این است که این ابداع شماسست، این حتی تصور هم نیست چون واقعیتهای ندارد. شاید مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصلا این نکات در ذهنشان نبود که هیئت امر اعتباری اعطاء حد الشیء لغیره، چیزی را که نیست، شیر نیست، زید هست، شما نمی گوید زید بلکه می گوید شیر، این شیر هم که نیست پس در حقیقت شما ابداع کردید پس شما تصور شیر نکردید، تصور زید هم نکردید، این مراد من از این که می گویم دیروز چند بار عرض کردم تصور هم نیست، حالا شما یک تفسیر دیگری ارائه بدهید بحث ما این است که اگر تصور عبارت از یک امر حقیقی را می خواهید در ذهنتان بیاورید، اگر تصور این باشد این که زید را شیر می بینید نیست، تصور شیر هست، تصور زید هم هست چون هر دو واقعیت دارند اما تصور شیری که زید است این واقعیت ندارد، این ابداع نفس شماسست، این در خارج نیست، این را شما درست کردید، این ساخته ذهن شماسست، حالا یا قوه وهم این را ساخته یا قوه تخیل و خیال این را ساخته، حالا کار به آن جهتش نداریم، این ابداع نفس شماسست، اگر مرحوم آقای آقا شیخ

محمد حسین از این راه وارد می شدند به نظر من خیلی راحت تر بود این خلاصه بحث و ان شا الله تتمه بحث هم مطالب روشن می شود.

پرسش: ابداع من واقعیت است دیگه، یعنی این ابداع واقعیت ندارد؟

آیت الله مددی: ابداع واقعیت است، در افق نفس دارد، در همان صور ذهنی که درست کرده اما در خارج این اصلا ندارد
پرسش: جای آن کجاست؟

آیت الله مددی: یعنی در واقعیت ندارد، در نفس الامر، هر جایی خودش باشد مثلا حتی اگر گفت الطواف بالبيت صلوة، حالا صلوة خودش امر اعتباری است، باز طواف بالبيت را به منزله صلوة قرار داده، این حتی در وعای شرعیت هم نماز نبوده اما این آمده قرارش داده نماز، نماز یک عنوان واضحی دارد مثلا طواف بالبيت حکم صلوة دارد و لذا طواف بالبيت فی نفسه مستحب است اما سعی بین صفا و مروه حکم صلوة ندارد لذا فتوا هم بر همین است که سعی مستحب نیست، استحباب ندارد یعنی با این که یک نُسْکی است، یک عبادتی است برای احترام این مکان مثل طواف، یک عبادتی است برای احترام این مکان اما احترام این مکان مثل نماز است، خودش استحباب دارد، احترام آن مکان مثل نماز نیست، استحباب خاص ندارد.

بله بعد ایشان می فرمایند که همچنان که در امور حقیقی گاهی خود طبیعت و ماهیت اراده می شود گاهی هم وجود خارجی

و كذلك فی الطائفة الثانية

مراد ایشان از طائفة ثانیه آن جایی که وجود انشائی و اعتباری دارد

تارة يستفاد إرادة نفس الطبيعي، خود آن طبیعت کما فی تحديد البيع أو تفسيره بلفظ أعرف منه که مراد از، وقتی می گوید البيع

مبادلة مال مراد آن طبیعت بیع است

و أخرى يراد منه الموجود بأحد النحويين

مراد از بیع یا وجود انشائی یا وجود حقیقی است، عرض کردم وجود حقیقی در اصطلاح ایشان یعنی آن وجود اعتباری که در افق نفس است، ایشان مرادش این است نه وجود حقیقی در خارج، مراد ایشان علی خلاف المصطلح این است.

الذی هو فیه

این وجود حقیقی در بیع عین الاعتباری، هو الاعتباری نه این که عین، این همان وجود اعتباری است.

لوحظ بنحو یردا من بنحو فناء المفهوم فی مطابقه

به نحوی که اصلا آن مفهوم عنوان بیع در این بیع خارجی فانی است و همان است.

أو العنوان فی معنونه

آن وقت اگر این به عنوان شد باید این نکته را در نظر بگیرید

ففی ما إذا كان المحمول مناسبا لمقام السبب

من دیروز یا پریروز عرض کردم در بحث نهی در عبادات و معاملات در این کتب متاخر ما مخصوصا کسانی که بعد از صاحب کفایه آمدند مفصل وارد شدند این که اگر اصلا لا تبع ما لیس عندک، اگر نهی به سبب خورد که خود ایجاب و قبول باشد یک اثر دارد، اگر نهی به مسبب خورد که ملکیت باشد، ملکیتی است که از او پیدا شده

این مطلبی که ایشان در این جا دارد که مناسب است این تقریبا شرح بهترش را آقایان در این کلمات متاخر از کفایه، در آن جا بحث سبب و مسبب و در باب معاملات آن جا بهتر بحث شده، این جا ایشان موجز نوشته است

إذا كان المحمول مناسبا لمقام المسبب

آن وقت می گوید این فرق می کند، گاهی آن حکمی که آمده مثلا صح بیعه، این صح بیعه یعنی آن سبب درست است، اگر مناسب باشد مثل صحت یا نفوذ، نفوذ را ما در روایت شاید خیلی کم داشته باشیم، در ذهنم هم نمی آید اما جاز بیعه، جاز زیاد داریم، جاز خودش به معنای نفوذ است یعنی عبور کرد، رد شد، جاز به معنای رد شدن، مثل این که درباره نوشتند برای جنب یجوز له الجواز فی

غیر المسجد، رد شدن، از یک در وارد می شود و از در دیگه خارج می شود، جواز، ایشان تعبیر نفوذ کرده اما در روایات بیشتر تعبیر جواز است

و الفساد و عدم النفوذ

و یا این که صحت و فساد، نفوذ و عدم نفوذ، این اگر این طور شد یا گفتند مشروطٌ بكذا

یستفاد إرادة الانشائی

اگر این طور گفت، صحّ گفت یعنی این سبب درست است یعنی این لفظی را که استعمال کرده، مراد ایشان از انشائی آن بیعی است که انسان با ایجاب و قبول می گوید

فإن هذا كله من لوازم السبب و المقتضى

این که صحیح بگویند این از لوازم سبب است

لا من لوازم المسبب و أحكامه

چون تملیک که مسبب است این را نمی گویند صحیح است و صحیح نیست، این را می گویند موجود است معدوم است، ملکیت آمد نیامد، این جوری می گویند

فإن التملیک الحقیقی لا نفوذ له، بل له وجود و عدم بدیل له

این عدم بدیل یعنی در هر مرحله ای که وجود برایش فرض بشود در آن مرحله هم عدم در مقابلش

و فیما إذا كان المحمول مناسبا لمقام المسبب كجواز التصرفات المترتبة علی البیع تكلیفا و وضعاً یستفاد إرادة الحقیقی

مراد از حقیقی یعنی آن اعتباری که در افق نفس هست

فإن ذلك این تصرفات

من لوازم التملیک الحقیقی دون الانشائی

این از لوازم تملیک حقیقی است نه از لوازم تملیک انشائی، آن تملیک حقیقی هم به اعتبار است، من اعتبار می کنم کتاب من در مقابل صد تومان ملک شما، این اعتبار است، این تملیک درست می کند.

فیفهم التملیک الانشائی فی الأول، و التملیک الحقیقی فی الثانی بمناسبة المقام

به مناسبت مقام معلوم می شود مراد این است یا آن است. ان شا الله عرض خواهیم کرد این مطلبی که ایشان گفتند این اجمالا درست است، این از باب نکته اش این نیست که ایشان چون این جا سبب و مسبب به تعبیر ایشان هست چون آثار بر او بار می شود می توانند در مقام لحاظ هر دو را لحاظ بکنند، مشکل ندارد، چرا؟ چون فقط نظر فرق می کند. حالا من چون این مطلب را سابقا شرح دادم بخواهم امروز هم وارد این بحث بشوم طول می کشد و بعد هم چون آخر بالاخره یک مطلبی را عرض بکنیم بگذارید بعد توضیحش می دهم

نعم، لا بأس باستفادة التملیک الحقیقی من قوله فی مقام الإخبار

این مطلب را هم ما در شرح عبارت شیخ عرض کردیم که ممکن است این لفظ در تمام حالات یا در تمام مشتقات به یک معنای واحد نباشد، مثلا ممکن است لفظ بعث اگر جنبه اخباری داشته باشد مراد تملیکی است که با تملک بوده، ایجاب متعقب للقبول است اگر در اخبار باشد مثلا اگر گفت بعثتک داری، اگر گفت خانه ام را فروختم یعنی خانه ام را تملیک کردم در مقابل پولی گرفتم، اصلا توش خوابیده یا به تعبیر بعضی هایشان چون در این جا می خواهد خبر بدهد باید این بیع محقق شده باشد، خبر یعنی این عمل در خارج انجام شده، انجام شدنش به این است که تملک و تملیک با هم باشد اما اگر در مقام انشاء بود در مقام انشاء می گوید بعثتک داری، این فقط تملیک می کند و عرض کردیم دیگه من هی تکرار بکنم فائده ندارد، عرض کردیم ظاهرش این طور است، حالا من از باب می گفت که خیلی تفسیر ما لا یرضی به صاحبه نکن، من فکر می کنم آقایان خیال می کنند بیع دارای یک معنای واحدی است حتی نظر عرف و این تعاریف ذکر شده که به آن معنای واحد برسند، من ذهنیتم این است که بیع معنای واحدی ندارد، عرف اصلا متغیر است، اشکال ما با آقایان این است مثلا این ها در ذهنشان هست که و در ذهن عده ای هست دیگه، از قوانین غربی

خواندیم مثلاً بیع را شرط می دانند که حتماً باید آن عوض نقد باشد، پول باشد. اگر عوض پول نباشد عرض کردم در لغت عربی به آن مقایضه می گویند، مقایضه یعنی پایاپای، کالا به کالا. اصلاً بیع کالا به کالا را از بیع متعارف جدا کردند، بیع متعارف باید توش پول باشد، این نیست که خیال بکنید این تفسیر با آن تفسیری که می گوید مبادله مال بمال یکی در بیاید، این می گوید مبادله مال بنقد، به پول، این نیست که تفسیر بیع یکی باشد و این تعابیر را کاشف از آن یکی بگیریم، نه این ها اصلاً دیدگاه ها مختلف است، شیخ که می فرماید بیع تملیک مال، انشاء تملیک مال بعوض چون در نظر مبارک ایشان بیع پایا پا هم بیع است، کالا به کالا هم بیع است. در بیع شرط نیست که نقد باشد، نقد هم نباشد بیع است، چه فرق می کند؟ دقت بکنید! تفکر عوض می شود. من فکر می کنم آقایان یک مقداری به نظر من کم لطفی روی این جهت کردند، خیال کردند مثل این تعریف آب، یک موضوع واحد حقیقی داریم اختلاف در تعریفش شده، من فکر نمی کنم، فکر می کنم تعاریف متعدد ناظر هست به برداشت ها و دیدگاه های مختلفی که در تفسیر بیع است، در حقیقت بیع است مثلاً فرض کنید مرحوم آقای خوئی دارد تبدیل طرفی الاضافة، چون این در مسئله تملیک مشکل پیدا کرده بود بیع را به تبدیل طرفی الاضافة گفته بود لذا ما عرض کردیم این که ایشان می گوید اخبار، انشاء،

پرسش: مبهم ۱۴:۱۰

آیت الله مددی: در عرف هست، یعنی در عرف خرید و فروش با پول هست، خرید و فروش با چیز دیگر هم هست، این هست، آیا هر دو بیع است یا یکیش بیع است؟ اصولاً دقت بکنید می گویند فروختم، آن می گوید خریدم، من که می گویم فروختم یک کار می کنم یا دو کار؟ آقایان می گویند یک کار می کنی، فروختم، کتابم را فروختم به صد تومان، سوال، چون این ها عرف است دیگر، این ها چیزی نیست، شما یک کار می کنید یا دو کار، این ها می گویند یک کار، تملیک عین به عوض، من می گویم نه تملیک عین در مقابل تملک عوض، دو تا امر انشائی است، دو تا امر اعتباری است نه یکی، در حقیقت هم ما هم شما در این که در عرف بیع واقع می شود که اختلاف نداریم که، وقتی کجا می رسد؟ می رسد می گوید بیع را وضع کردم فقط برای یک کار، آن با قبول می شود دو کار و إلا بیع مال یک کار می شود لذا ما عرض کردیم انصاف قصه یا مثلاً مبادله مال، مبادله که گفت این نظرش به این است که

در باب بیع تملیک معتبر نیست لذا معاطات هم حقیقتاً بیع است، این که ما در خارج معاطات داریم جای بحث نیست که، شما صبح می روید یک دانه هزار تومانی می دهید یک دانه نان بر می دارید، این که جای بحث نیست، این کاملاً واضح است، در این دکان های سوپر می روید یک مبلغی می گذارید یک ظرف مثلاً یک شیشه روغن بر می دارید، این که جای بحث نیست که، این که در بحث این است که آیا ما این را مثلاً جز عقود رضائی قرار بدهیم یا عقود شکلی؟ اگر عقد شکلی که متعارف ماست بیع قرار دادیم این چطور بیعی است؟ من نه گفتم بعث، نه گفتم اشتریت، آن می آید می گوید در باب بیع بعث و اشتریت مهم نیست، مبادله مال، عمده مبادله است، مالی به ازای مالی قرار بگیرد پس این بیع است، در این که ما در واقع داریم جای بحث نیست.

ما می خواهیم چکار بکنیم؟ اولاً یک : می خواهیم بگوییم بیع عقد شکلی است نه رضائی، خوب دقت بکنید، این دیدگاه است، این بحث این نیست که مطلب یکی است، شما می گوئید تجارة عن تراض ما می خواهیم بیع را به سمت عقد رضائی ببریم نه عقد شکلی. خب این خودش باید تحلیل بشود، این که ما می گوئیم تحلیل بشود تمام این دیدگاه ها روشن بشود مثلاً در همین معاطات و چون بحث دیروز هم بحث رهن را متعرض شدم بگذارید برایتان تمام بکنم چون این بحث های حقوقی - قانونی متأسفانه به این شکل در کتب مفصل ما هم نیامده، در جواهر و این ها هم نیامده، ما در بحث رهن دیروز گفتیم که عقد مادی است، این یعنی چی؟ این را روشن بکنیم، حالا اگر در سفر بودیم گفت آقا ده هزار تومان به من قرض بده، این می گوید وثیقه بگذار! می گوید یک کتاب همراه من است این هم وثیقه، ببینید این کتاب وثیقه آن قرض است، این که جای بحث ندارد، کتاب را می دهد.

تفصیل سوال این است که گفت این کتاب وثیقه، بعد هم کتاب را داد، با گفتن این کتاب وثیقه احتمال یک: عقد تماماً محقق شد، دو: عقد محقق شد ناقصاً، سه: عقد محقق شد لازماً، این خیلی نکته ظریفی است، چون این نکته را، مثلاً گفت این کتاب را فروختم، آن جا گفت این کتاب را به وثیقه گذاشتم، این جا گفت این کتاب را فروختم، جای دیگه گفت این کتاب را هدیه دادم، آن چه که از کلمات فقها در می آید البته فقهای شیعه عباراتشان یکمی مشکل دارد .

.....
ببینید اگر گفت این کتاب را هدیه دادم حرفشان این است، انشاء شد، هبه انشاء شد لکن ناقص است، عقد شد، انشاء شد ناقص است، با قبض کامل می شود، آن فعل مکمل انشاء است، انشاء ناقص است با قبضش کامل می شود. بعد اگر در آن تصرف کرد لازم می شود. پس این که در باب هبه قبض می گوئیم نقش قبض در باب هبه چیست؟ مکمل انشاء است، خوب دقت بکنید! گفت این کتاب را هبه کردم، این ها بحث هایی است که در این بحث های فقهی در کتاب هبه مطرح بشود. عبارات اصحاب را که در بیاوریم این ه هم گیر کردند، از آن ور می گویند عقد است، از آن ور می گویند بدون قبض نمی شود، از آن ور می گویند بدون تصرف، این در حقیقت مرادشان این است، گفت کتاب را هدیه کردم، این عقد محقق شد لکن ناقص است، کمال هبه و فرض هبه این جوری است هبه یک عقدی است که مکمل می خواهد، مکملش قبض است،

پرسش: شرطش است

آیت الله مددی: نه مکمل خود عقد، اصلاً عقد نمی شود، حالا شرط تحقق، حالا به قول مرحوم آقای چون بعد ایشان یک بحثی دارد شرط قوام عقد است به تعبیر ایشان

پرسش: مقرر عقد است

آیت الله مددی: مقرر است، مکمل عقد است

اما هنوز اگر خواست می تواند به هم بزند، عقد جائز است حتی بعد از کتاب را بده، نمی خواهم، از هدیه ام برگشتم، اشکال ندارد. اگر در کتاب تصرف کرد آن وقت لازم است پس یک عقد داشتیم، یک مکمل داشتیم، یک لزوم داشتیم این در باب هبه، در باب بیع گفت کتاب را فروختم به صد تومان، دقت بکنید! غیر از خیار مجلس است، در این جا اگر گفت کتاب را به صد تومان فروختم یک: این عقد است، دو: مکمل نمی خواهد، قبض نمی خواهد، عقد کامل است، نقل و انتقال تمام شد. سه: قبض هم نمی خواهد. لزوم هم دارد یعنی در بیع نکته روشن شد؟ با خود عقد هم عقد محقق می شود، هم به نحو کامل محقق می شود و هم لزوم هم دارد. بدون این که حتی قبض بکند آن نمی تواند عقد را فسخ بکند، عقد تمامه، اصلاً معنای عقد این است یعنی دو جور عقد شد. بحث در این است

.....

که در باب رهن چطوری است؟ در باب رهن گفت من ده هزار تومان در سفر بهت قرض می دهم، این کتاب رهن، گفت خیلی خب این کتاب رهینه، این کتاب وثیقه، به قول ما فارسی گرو، خیلی خب کتاب را گرفت، این جا بحثش این است که این رهن از کدام قبیل است، این که می گوید رهن عقد مادی است این چی می گوید؟ می گوید گفت این کتاب را رهن گذاشتم این حتی عقد هم نیست، خوب تامل کنید نه انی که مثل هبه عقد است مکملش قبض است، این اصلا عقد هم نیست. کی عقد می شود؟ وقتی که می گیرد، آن وقت وثیقه می شود. خوب دقت بکنید! توجه کردید؟ اینی که در عبارات اصحاب، این است که سنهوری نوشته رهن یک عقد مادی است مراد از این قانوندان ها این است، نمی دانم روشن شد؟ یعنی در باب رهن حتی عقد هم نیست، عقد بودن رهن به کی است؟ کی وثیقه است؟ وقتی گرفت، وقتی قبض کرد عقد رهن محقق می شود، به این که بگوید من این را پیش تو رهن گذاشتم به این هم محقق نمی شود نه این که قبض مکمل است و نه این که قبض ملزم است، نه این که قبض الزام می آورد و رهن را لازم می کند و نه این که قبض می آید تکمیل می کند عقد را، این مراد و عرض کردم این معنا را حتی در جواهر آقایان ما احتمال هم ندادند، اصلا در ذهنشان این معنا نیامده، اینی هم که بعضی از اهل سنت گفتند رهن فقط در دین درست است و در سفر، من فکر می کنم این ها رهن را همان طور که سنهوری هم دارد این ها رهن را عقد مادی گرفتند، عقد مادی صرف، اگر رهن عقد مادی و لذا سنهوری بعدش هم دارد عرض کردم می گوید یک جور دیگر رهن هم داریم که عقد انشائی است که من عرض کردم الان ما، خود ماها در جامعه ما رهن را عقد انشائی گرفتیم نه عقد مادی، اصلا ما مادی نگرفتیم، ورقه می نویسند من از شما ده هزار تومان گرفتم ماشینم یا موتورم یا پتو، ده تا پتو، صد تا پتو به عنوان رهن و گرو و با همین تمام می شود. ببینید با خود نوشتن تمام می شود، حالا آن بحث جواز از یک طرف یا دو طرف آن بحث دیگری است، با خود نوشتن عقد کامل می شود، حتی به اندازه هبه هم نیست، این سنهوری آمده گفته اصولا ما دو جور رهن داریم، این که دو جور که به حساب ما الان یک جور رهن گرفتیم انصافا اگر این روایتی که در بعضی از کتب ما آمده لا رهن إلا مقبوضا، اگر این روایت درست باشد این هم در حقیقت می خواهد این را بگوید که رهن عقد مادی است حتی اگر گفت این کتاب رهن، با این هم محقق نمی شود، وقتی کتاب را گرفت به عنوان وثیقه آن وقت عقد است.

.....

حالا آن نکته فنی چیست؟ نکته فنی این است که این ها می خواهند بگویند تملیک با انشاء درست می شود اما وثیقه بودن یک نکته زائدی است، غیر از تملیک است، یک چیزی وثیقه باشد خوب تامل بکنید، اگر این نکته ذهنیشان باشد، تملیک را شما با لفظ می توانید درست بکنید، این تسبیح ملک من است ملک شما کردم، خوب دقت بکنید مثل وجود عام و وجود خاص است، مثل وجود مطلق و مقید است، اگر این نکته چون من خیلی فکر کردم به ذهنم این نکته آمد، اگر این نکته باشد خیلی لطافت دارد، می گوید تملیک را شما می توانید با لفظ بگویید، این تسبیح ملک من است ملک شما اما وثیقه، وثیقه یک صفتی برای تسبیح است، این تسبیح من وثیقه باشد، این وثیقه بودن با لفظ نمی شود، شما که گرفتید، اگر این نکته باشد خیلی لطیف است این در باب عقود خیلی کارگزار است و این نشان می دهد عمق این تفکری که بشر در این مدت روی این ها کار کرده است یعنی شما تملیک را چه مجانی که هبه باشد و چه به عوض که بیع باشد و چه تملیک عین باشد، چه تملیک منافع باشد که اجاره باشد، تملیک را، دقت کردید نکته خاص را، این را با لفظ می توانید انجام بدهید، خیلی ظریف است اگر این نکته راست باشد اما شما در رهن تملیک نمی کنید، توثیق است، وثیقه قرار می دهید، وثیقه بودن با لفظ نمی شود. تملیک را با لفظ قبول می کنیم، وثیقه بودن که من آن را یک اهرمی قرار می دهم برای این که قرضم را از شما بگیرم

پرسش: این مطلب را ما که الان می گوئیم می شود بقبولانیم که وثیقه این قدر ظرافت معنایی دارد که شما اشتباه می کردید؟

آیت الله مددی: خب ببینید این تابع کیفیت جعل است دیگه، ما داریم لا رهن إلا مقبوضا، اگر ما باشیم، البته عرض کردیم اصحاب ما به آن فتوا ندادند خب، نکته لطیف است، خیلی نکته لطیفی است، می گوید عنوان وثیقه یعنی وثیقه اعتباری، این عنوان وثیقه، این جز با قبض وثیقه صدق نمی کند، شما در باب ملک لازم نیست، شما الان این جا نشستید یک خانه ای در آفریقا دارید، یک خانه ای در استرالیا دارید، ملک صدق می کند، در دست شما هم نباشد صدق می کند، یک خانه ای آن سر دنیا دارید، املاکی آن طرف دارید، صدق می کند ملک صدق می کند.

پرسش: اثر بر آن بار است درست است دیگه

آیت الله مددی: آهان، می گوید اثرش روی عنوان وثیقه است، وثیقه یعنی من بتوانم با این استفاده بکنم برای تحصیل حق خودم. این نوشته را خودش نمی تواند باید قانون پشت سرش بیاید، دادگاه برود. روشن شد؟ و لذا هم بعضی هایشان آمدند گفتند این وثیقه فقط در سفر است چون در سفر چیزی نیت حالا، ممکن است از اول گمش بکند پیدایش نکند لذا می گوید اگر می خواهی وثیقه بگیری وثیقه در سفر با قبض محقق می شود.

حالا من این نکته را چون دیروز عرض کرده بودم امروز یکمی تکمیل کردیم، این چون عرض کردم اصحاب ما این مباحث را در رهن ننوشتند لکن این مطالب اگر گفته شد این یک بابی را باز می کند در باب کلیه عقود که دقت بشود این عقود چجوری محقق می شود. یک مرحله ایش مکمل است، یک مرحله ای لفظ و انشاء تماما ایجاد می کند، لازما هم ایجاد می کند، یک دفعه ایجاد می کند اما لازم نیست مثل عقودی که حق رجوع دارند، یک دفعه ایجاد می کند ناقص است، با قبض تکمیل می شود، یک دفعه هم اصلا ایجاد نمی کند، با لفظ ایجاد نمی شود، با قبضی که بعد می شود ایجاد می شود، چون ما عرض کردم بعد از این مبتلا به انواع عقود هستیم و کیفیت تصور، آن وقت فرض کنید در باب بیمه بگوییم چون یک نوع وثیقه است آن جا هم بدون قبض نمی شود، مثلا من باب مثال، این نکته ای را که من الان عرض کردم اگر این نکته درست باشد که در ذهن عقلا این جور آمد که وقتی ما می آئیم رهن را به وجود یعنی یک وثیقه اعتباری را می خواهیم درست بکنیم این وثیقه اعتباری با لفظ نمی شود، این وثیقه اعتباری با عمل خارجی می شود. من وقتی تسبیح را گرفتم وثیقه می شود، این وثیقه بودن در وقتی است که قبض بکنم، بدون قبض باید قانون بیاید این را اجرا بکند اما اگر من قبض گرفتم خودم وثیقه ای است برای من دیگه، این دست من هست، اگر به شهر برگشتیم دین را به من نداد این را می فروشم و دین خودم را ادا می کنم، دین خودم را بر می دارم. این هم راجع به این نکته چون ایشان یک اشاره ای فرموده بودند.

پس بنابراین اگر ما گفتیم یک عقد به اصطلاح به وجود انشائی که ایشان فرمودند، لذا من دیروز هم عرض کردم امروز هم عرض میکنم در باب معاطات در آن جا بحث این نیست که با فعل عقد درست می شود، در آن جا این که چون دیروز هم آقایان از من سوال

کردند، در آن جا فعل مبرز است چون گاهی مبرز انشاء است و گاهی مبرز فعل است، فعل در آن جا قائم مقام قول شده در باب معاطات اما در مثل رهن یا در مثل هبه، پس فرق بیع و هبه، معاطات در باب هبه و لذا چون می خواهیم ما در باب بیع لزوم، عقد لازم درست بکنیم، در باب هبه با قبض عقد جائز درست می شود پس فرق باب هبه از یک طرف که می گویند با قبض عقد کامل می شود، باب رهن که می گویند با خود عقد، با خود قبض عقد محقق می شود با باب معاطات که آن جا هم قبض است، یعنی شما پول را می گذارید نان بر می دارید، در آن جا فعل شما به جای لفظ قرار می گیرد، این ها را جدا بکنید.

پرسش: چرا این جوری معاطات را تفسیر نکنیم که شاید با همان فعل، بیع محقق می شود

آیت الله مددی: نه خلاف ظاهر است چون بیع مسلم است

پرسش: چون مثلاً نظیرش هست که با قبض، می گویم چرا به این دو تا محقق نشود؟

آیت الله مددی: نه این خلاف ظاهر است یعنی ظاهرش این است که وقتی من یک تومان می گذارم یک دانه نان سنگگ بر می دارم یعنی نان سنگگ را از تو به هزار تومان خریدم، او هم می گوید به هزار فروختم، ظاهرش این طور است

پس بنابراین خوب دقت بکنید این ها نکات فنی در باب قرارداد هاست این نکات فنی و ظرافت های فنی را خوب دقت بکنید مخصوصاً دیگه الان شما می دانید در غرب مخصوصاً روی تعهدات بین المللی خیلی این ظرافت ها را مراعات می کنند.

پرسش: شما که فرمودید ابراز خودش انشاء می کند خود انشاء به ابراز است و قبلش هیچ انشائی نیست باید هم بفرمایید خود فعل عقد را محقق می کند چون قبلش شما فرمودید یک تصور بی خاصیت است، این هم باید بر همان اساس خود فعل عقد را محقق بکند.

آیت الله مددی: در باب معاطات می شود این را گفت، در باب معاطات هم می شود آن چه که نسبت به مشهور دارند که اصلاً بیع محقق نمی شود چون لفظ نیامده، فعل هم برای ابراز کافی نیست، لفظ باید ابراز بکند، تا ابراز هم نشود نیست، این که مشهور می گویند معاطات بیع نیست خب نکته اش همین است و لذا آمدند گفتند در معاطات فقط شما اباحه تصرف است، بیش از این چیزی نیست، این اباحه تصرف یعنی این، شما پول را گذاشتید او می تواند در پول شما تصرف بکنید شما می توانید در نان تصرف بکنید،

اباحه تصرف است. چرا؟ چون انشائی است، بیع یک مقوله انشائی است، این معنای انشائی بدون ابراز نمی شود، فعل هم در ابراز کافی نیست.

پرسش: ولی شما معاطات را بیع می دانید

آیت الله مددی: ما ان شا الله خواهد آمد آن که به ذهن ما آمد در محقرات قطعاً عرف آن را در ابراز کافی می داند قبول می کنیم و إلا در بقیه نه.

پرسش: خب چجوری با مبنای انشاء این را درست می کنید؟

آیت الله مددی: خب می گویم قطعاً عرف این را مثل لفظ می بیند. باید برسد، همین جور مثل نان و سبزی و چیز هایی مثل شیشه روغن نباتی هست، انسان بر می دارد پول به جایش می گذارد، مثل این چیز هایی که دیگه قطعی است، یعنی عرف قطعاً آن را می بیند یا به اصطلاح آقایان محقرات، یک اصطلاحی دارن محقرات و إلا انصاف قضیه خب معاطات مشکل دارد خب، مخصوصاً روی این بنا که هدف از عقود شکلی شکل باید مراعات بشود چون اگر مراعات نشود زمینه غرر است، زمینه اختلاف است، می گوید درست است شما یک دانه هزار تومانی گذاشتید اما کی گفت من راضی بودم این را بخرید؟ باید از من می پرسیدی، خب زمینه غرر هست دیگه، نمی شود انکار کرد مگر در جایی که قطعی و قطعی واضح عرفی باشد که ابراز است و إلا معاطات مشکل دارد، انصافاً هم مشکل دارد.

نعم، لا بأس باستفادة التملیک الحقیقی من قوله فی مقام الإخبار: "بعت داری"، أو: "باع زید داره"؛ لأن الثبوت المضاف إلى الطبیعی این ثبوت یعنی بیع، طبعی بیع محقق شده

ذاتی فی الحقیقی

مراد ایشان از حقیقی آن تملیک اعتباری است، تملیک حقیقی اعتباری است

فإنه نحو وجوده فی نظام الوجود

عرض کردم در افق نفس که این اعتبار می آید خودش یک نحوه وجود دارد به اصطلاح ایشان

دون الثبوت المضاف إلى الطبیعی فی الإنشائی

اما اگر در انشائی باشد این طور نیست

فإنه عرضی

مراد ایشان از انشائی عقد و ایجاب و قبول، لفظ یعنی اگر شما گفتید تملیک محقق شد به لفظ این عرضی است و إلا آنی که تملیک

را محقق کرد همان مسئله اعتبار نفسانی است

فإن الموجود بالذات هو اللفظ، و المعنی المقصود ثبوته باللفظ

آنی که حقیقتاً وجود دارد لفظ است، بعث، لکن از معنایی که از اراده شده تملیک، لفظ است

و المعنی المقصود ثبوته باللفظ و هو عین انشائیه له که معنای انشائی است، معنایش ثبوت تنزیلی عرضی

پس لفظ که بعث گفت این خود لفظ ثابت است اما این که تملیک ثابت است وجود عرضی است

و الظاهر من حکایة الثبوت هو ثبوت الشیء حقیقة لا ثبوت شیء آخر ینسب إلیه بالعرض و التنزیل، و إلا فلا وجه له؛ لما مرّ من عدم

المجال للتبادر و صحّة السلب

چون ایشان در تبادر و صحت سلب اشکال کردند که ما هم اشکال کردیم

كما فی کلمات القوم که به تبادر و صحت سلب رجوع کردند

فتدبره؛ فإنه حقیق به

این باید خود تدبر بشود

و لا تستوحش من مخالفته لکلمات الأعیان مع موافقته للبرهان

برهانی که نفهمیدیم

المساوق للعیان

عیان ایشان هم چه عرض کنم، حالا ما البته وقت تمام شده یک شوخی هم بکنیم، ظاهراً خود ایشان وحشت دارند نه دیگران، این لا تستوحش حکایت نفس متکلم است، اخباری است انشائی نیست.

علی ای حال مطالبی که فرمودند قابل تصدیق نیست

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين